شنبه ۱۸ آذر ۱۴۰۲
شماره ۴۰۲۸
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

مجید انتظامی پس از ۱۰ سال دوری کنسرت «همراه با خاطره‌ها» را روی صحنه برد

آقای خاص موسیقی فیلم

طراح: ارش فروغی

میلاد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

پدرش در استخدام وزارت فرهنگ بود و یک حقوق کارمندی داشت. بازیگر تئاتر هم بود و گاهی در بعضی فیلم‌های سینمایی بازی می‌کرد اما نه در فیلم‌های بفروش آن روزها. گزیده‌کار بود و اصول و چهارچوب فرهنگی خاصی داشت، برای همین دلش نمی‌خواست پسرش اساسا وارد کار تئاتر یا سینما شود. در آن روزها سینما و حتی تئاتر پر بود از کارهایی که یک آدم چهارچوب‌مند شرم می‌کرد حتی تماشایشان کند، چه رسد به اینکه جزء عوامل یکی‌شان باشد. پدر، عزت خودش را حفظ کرده بود و توانست در هر کاری حاضر نشود اما مطمئن نبود که اگر پسر هم وارد این کار شود، تا انتها بتواند در برابر همه پیشنهادها مقاومت کند. به پسرش گفت برو سراغ موسیقی و یک ساز را یاد بگیر. پسرک خیلی شیطنت می‌کرد و اطرافیان و دوست و فامیل اکثرا می‌گفتند او هیچی نمی‌شود و به جایی نمی‌رسد. داستان آدم‌هایی که اطرافیان‌شان فکر می‌کنند هیچی نمی‌شوند و اتفاقا به اوج می‌رسند، همیشه جذاب بوده است. یک بار قبل از اینکه پسرک به مدرسه برود، در شش سالگی سیم ویولن عمویش را از روی شیطنت کشید و صدای دنگی که از آن برآمد، بند دلش را پاره کرد. حس کرد عاشق این صدا شده. به قیافه‌اش نمی‌خورد که بخواهد اینقدر در این صدا عمیق شود اما واقعیت همین بود. به خودش گفت چه معجزه غریبی در این صدا هست که همه را به سکوت و تحسین وا می‌دارد؟ مجید به مدرسه رفت و از آنجا که سحر آن صدا در عمق جانش نفوذ کرده بود، بعد از دبستان تصمیم گرفت وارد هنرستان شود. برای ورود به هنرستان آزمونی می‌گرفتند و چندین استاد تشخیص می‌دادند که بهتر است هر متقاضی چه‌سازی بزند. به یکی نی و به دیگری فلوت پیشنهاد می‌دادند اما هیچ‌کدام مجید را تحویل نگرفتند. اینها هم فکر کردند او به درد هیچ‌کاری نمی‌خورد. داشت توی هنرستان ناامیدانه پرسه می‌زد و می‌رفت و می‌آمد تا اینکه یکی از اساتید اتریشی او را دید و لبخندی زد و گفت این پسر به درد ساز ابوا می‌خورد. یک ساز بادی غریب با چوبی دوقمیشی که موزیک‌های روستایی غربی را با آن می‌زنند و ریشه در سرنای ایرانی دارد. معلوم بود که بچه زرنگ‌ها هیچ‌کدام‌شان نمی‌خواهند ساز مهجور ابوا، ساز تخصصی‌شان باشد و این تنها چیزی بود که برای مجید باقی ماند. همین هم خوشحالش کرد چون دید بالاخره به درد چیزی خورده است. راستش این بود که نواختن ابوا سخت‌تر از سازهای بادی دیگر مثل فلوت و کلارینت بود و موزیسین‌های بزرگی مثل باخ و موتزارت و اشتراوس برایش ارکسترهایی نوشته بودند که تکنواز آنها همین ساز بود. مجید انتظامی کارش را در همان ابتدای راه سخت‌تر و ویژه‌تر از بقیه آغاز کرد و امروز هزاران بار بیشتر از شاگردزرنگ‌های همکلاسی‌اش که فلوت و نی نصیب‌شان شد، نام او پرآوازه شده است. او همان روز آنقدر خوشحال شد که در خیابان می‌دوید و با خودش مرتب ریتم‌های موسیقی را زمزمه می‌کرد؛ بم، بم، بم... بعدها همان ریتم‌هایی که مجید در راه مدرسه زمزمه می‌کرد، به ماندگارترین موزیک‌ها در حافظه جمعی ایرانیان تبدیل شدند. او استعداد ذاتی عجیبی در خلق و پرورش ملودی داشت و این چیزی نیست که یک نفر صرفا با آموزش بتواند آن را به دست بیاورد. از هنرستان، سازی را گرفت که چندان سالم نبود اما با همان می‌رفت داخل کمد خانه و می‌نواخت تا همسایه‌ها را اذیت نکند و شب و روزش شده بود نواختن. به قدری ذوق داشت و پشتکار نشان داد که شش ماه بعد عضو ارکستر سمفونیک شد. ۲۰۰ تومان هم دستمزد گرفت که برای آن زمان و برای آن سن و سال رقم خوبی بود. سال ۴۷ وقتی دیپلم هنرستان را گرفت، برای درمان کلیه به آلمان رفت؛ سرزمین موزیسین‌های بزرگ. وقتی قرار بود برگردد، پدرش توصیه کرد آنجا بماند و تحصیل موسیقی را ادامه دهد. خانواده بافرهنگی بودند اما آنقدری پولدار نبودند که مجید بتواند با خیال راحت در دیار غربت فقط به درس و دانشگاه فکر کند. مجید، هم بیمار بود و ضعیف شده بود و هم باید برای تامین مخارجش سخت کار می‌کرد. مرتب به پدرش نامه می‌نوشت و می‌گفت خسته شده و می‌خواهد برگردد. می‌گفت سختی‌ها به کنار، غربت کلافه‌اش کرده. پدرش می‌گفت آدم تا به کوه و کمر نخورد، آدم نمی‌شود و توصیه می‌کرد که مجید بماند و آب‌دیده شود و بعد برگردد. هر روز، سر ظهر یا سر شب، هر طور شده بود خودش را به خانه می‌رساند و اذان موذن‌زاده را گوش می‌کرد تا حس کند در ایران است. این برایش قوت قلبی بود.

بازگشت به خانه

بالاخره زمان بازگشت به ایران رسید. در دهه ۵۰ شمسی هستیم و فضای عمومی کشور در آن ایام بسیار گرفته است. سینمای موج نو در سال ۵۳ با فشارهای حکومتی کاملا خفه شده و فیلمفارسی هم هر قدر مخاطبانش کمتر می‌شوند، برای اینکه یک جور خودش را به چشم بیاورد، ورق‌های جدیدی از ابتذال را رو می‌کند. این سیکل معیوب برای سینما به‌شدت ویرانگر است و مخاطبان هر روز کمتر می‌شوند. فیلم‌های خارجی و به‌خصوص آمریکایی تمام پرده‌های سینما را در ایران پوشانده‌اند و به نظر نمی‌رسد که امیدی بتوان یافت. در زیرلایه این وضع اسفبار اما موجی از شورمندی و ابتکار هست که فرصت چندانی برای عرض‌اندام پیدا نکرده. واروژان که ۱۰-۱۱ سال از مجید انتظامی بزرگ‌تر است، با خودش دستگاه مخصوصی از فرنگ برای تنظیم موسیقی آورده که ویژگی‌های خاصی دارد. او در تولید و پرورش ملودی هم خلاقیت جانانه‌ای دارد. بعضی از جوان‌ترها مثل بابک بیات، محمدرضا علیقلی و مجید انتظامی تحت تاثیر سبک او قرار گرفتند. مجید انتظامی در سال ۵۶ برای یکی از انیمیشن‌های کانون پرورش موزیکی ساخت که بعدها در انیمه «بچه‌های کوه آلپ» هم استفاده شد و به گوش همه خورد و همان سال برای فیلم «سفر سنگ» مسعود کیمیایی هم موسیقی نواخت و به این شکل وارد فضای کار حرفه‌ای سینما شد. فیلمی که علی شریعتی هم در پشت صحنه آن حضور داشت و معلوم نبود اگر کشور فضای انقلابی پیدا نمی‌کرد، آیا اساسا می‌توانست رنگ پرده را ببیند یا نه. اواخر سال ۵۷ بالاخره آن اتفاق بزرگ رخ داد و همه چیز زیر و رو شد.

از کوچه‌نوازی تا ترن و کانی‌مانگا

بعد از انقلاب همه افراد ارکستر سمفونیک که خارجی بودند از ایران رفتند و فقط ۱۵ نفر باقی ماندند که مجید انتظامی هم یکی‌شان بود. اینها به کوچه و خیابان می‌رفتند و هرجا که لازم بود کنسرت برگزار می‌کردند یا ساز می‌زدند تا چراغ سمفونی را روشن نگه دارند. نتیجه این تلاش‌ها به تشکیل یک ارکستر بزرگ منتهی شد اما از بخش‌های تلخ تاریخ موسیقی ما این است که این ارکستر باقی نماند؛ چون هم بودجه نبود و هم بی‌توجهی مسئولان باعث شد این جمع از هم بپاشد و پس از آن هر وقت می‌خواستند کنسرت برگزار کنند چند نوازنده را دعوت می‌کردند، مبلغی به آنها می‌دادند و بعد خدانگهدار! زیاد از روی کار آمدن حکومت نوپای انقلابی نگذشته بود که عراق به ایران حمله کرد. جنگ که شروع شد، مجید انتظامی و باقی نوازندگان آن ارکستر به جبهه‌ها هم می‌رفتند و اجرا می‌کردند. یک گروه از نوازندگان سازهای بادی تشکیل داده بودند و به جبهه می‌رفتند تا در آنجا مارش‌های نظامی را اجرا کنند. تاثیر این حضور به قدری بالا بود که ۴۰ سال بعد، وقتی نام مجید انتظامی از آسمان موسیقی ایران شنیده می‌شد و چند نسل با نواهایش خاطره داشتند، خودش گفت تمام قطعاتی که ساخته‌ام در ارتباط با شهدا و دفاع مقدس است و حتی گفت هر انگی هم که در این زمینه به من بزنند برایم مهم نیست. او البته این را هم گفت که خدایی نکرده اگر این بار کسی به کشور حمله کند، اولین نفر با اسلحه به میدان می‌رود نه ساز. آقا مجید انتظامی باشکوهی که امروز ما می‌شناسیم، در فضای خاکی و خون‌آلود دفاع مقدس شکل گرفت و قوام پیدا کرد. ضرباهنگ جنگ در جانش نشست و بوی دود سوختن موی شهیدان در مشام جانش پیچید. مجید انتظامی در همان سال ۶۰ برای سه فیلم ایرانی موسیقی نواخت. «در محاصره» از اکبر صادقی، «آفتاب‌نشین‌ها» از مهدی صباغ‌زاده و «خط قرمز» مسعود کیمیایی. در سال ۶۲ او برای چهار فیلم و دو کارگردان کار کرد. «پرونده» و «سناتور» از مهدی صباغ‌زاده و «میرزا کوچک‌خان» و «سردار جنگل» از امیر قویدل. تا اینجا هنوز شخصیت متمایز مجید انتظامی به‌عنوان یک موزیسین صاحب سبک بروز پیدا نکرده بود و شناخته نمی‌شد. سال بعد او برای دو فیلم دیگر موسیقی نواخت؛ «آشیانه مهر» به کارگردانی جلال مقدم، یکی از موج‌نویی‌های قدیم که دوران افول کارنامه‌اش را سپری می‌کرد و دیگری «عقاب‌ها» به کارگردانی ساموئل خاچیکیان. وقتی خاچیکیان این فیلم را می‌ساخت، برای خیلی از صحنه‌هایش از آرشیوهای خبری جنگ استفاده کرد. فیلمی بود بسیار ارزان که غول گیشه سینمای ایران در دوره پیری و افولش آن را تنها برای دل خودش ساخته بود؛ برای وطنش. فیلم که تمام شد، خاچیکیان و تهیه‌کننده‌اش تصمیم گرفتند آن را برای توزیع به یکی دیگر بفروشند چون فکر نمی‌کردند اصلا مخاطب داشته باشد؛ اما هیچ‌کس حاضر نشد کار را بخرد ولی عقاب‌ها وقتی پخش شد، به پرمخاطب‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران تبدیل شد. دوران بمباران شهرها بود و خلبانان برای مردم قهرمان بودند و آنچه از دل خاچیکیان برآمده بود اتفاقا بر دل مخاطبان نشست. موزیکی که انتظامی برای این فیلم نواخت جاودانه شد اما با این حال در اشاره به آن فیلم و آن موسیقی هنوز کمتر از انتظامی نام می‌برند. هنوز آن انتظامی صاحب‌سبک که امروز می‌شناسیم نه کاملا بروز پیدا کرده بود، نه شناخته می‌شد. «گردباد»، «پلاک»، «بایسیکل‌ران»، «تفنگ شکسته»، «دزد و نویسنده»، «گذرگاه» که موسیقی فوق‌العاده‌ای داشت، «ماموریت»، «دستفروش» و «دبیرستان» سایر فیلم‌هایی بودند که انتظامی تا سال ۶۶ برای آنها موزیک ساخت اما سال ۶۶ که بسیار پرکار هم شده بود، در پنج پروژه حضور داشت و اولین بارقه‌ها از این مجید انتظامی که امروز می‌شناسیم را نمایان کرد. در کنار «سیمرغ»، «بحران» و «هراس»، مجید انتظامی در آن سال دو موزیک فیلم دیگر هم ساخت که به‌واقع ماندگار شدند؛ «ترن» و «کانی‌مانگا». در کنار اینها انتظامی در آن سال موزیک دوران‌سازی برای سریال «گرگ‌ها» به کارگردانی داود میرباقری نوشت؛ اولین سریال کارگردانی که می‌رفت تا به شاخص‌ترین نام در میان تمام تاریخی‌سازان ایران تبدیل شود.

بهترین موزیک فیلم از نگاه علی حاتمی

بعد از کانی مانگا انتظامی برای فیلم‌های متعدد دیگری موزیک ساخت که اکثرا ماندگار نشدند و در بعضی از آنها که نام‌شان باقی مانده، مثل «زرد قناری» به کارگردانی رخشان بنی‌اعتماد، «ابلیس» از احمدرضا درویش، «چشم شیشه‌ای» از حسین قاسمی جامی، «پوتین» از عبدالله باکیده و «ناصرالدین شاه آکتور سینما» به کارگردانی محسن مخملباف، چندان نام موزیسین کار برجسته نشد؛ انتظامی چند تا موزیک فیلم برای مخملباف ساخته بود که ناصرالدین شاه آکتور سینما تا آن روز آخرین آنها به حساب می‌آمد اما در همان سال ۱۳۷۰ برای یک فیلمساز جوان دیگر کار کرد که فیلمش پاسخی به یکی از فیلم‌های مخملباف به نام «عروسی خوبان» بود. ابراهیم حاتمی‌کیا در آن سال «وصل نیکان» را جلوی دوربین برد و به تغییر ایدئولوژی مخملباف واکنش نشان داد. موزیک کار را هم انتظامی نواخت که همین سرآغاز آشنایی این دو نفر شد؛ هرچند وصل نیکان از کارهای شاخص حاتمی‌کیا نیست و خودش هم آن را چندان دوست ندارد. انتظامی سال‌ها بعد درباره حاتمی‌کیا گفت از همکاری با او لذت می‌برده، چون در فیلم‌هایش به موسیقی اجازه صحبت کردن داده می‌شد. حاتمی‌کیا سال بعد یکی از ماندگارترین ملودرام‌های تاریخ سینمای ایران را با محوریت موضوع جانبازان شیمیایی جنگ ساخت و موزیک این فیلم به قدری عمیق و ماندگار بود که در خاطره چند دست از ایرانی‌ها نقشی مانا به جای گذاشت. «از کرخه تا راین» فیلمی بود که همه چیزش ماندگار شد، از جمله موسیقی آن و خیلی‌ها که از سالن سینما بیرون می‌آمدند، با دهان ملودی آن را سوت می‌زدند. انتظامی دیگر خیلی پرکار شده بود و در همان سال ۷۱ برای هفت فیلم دیگر هم موزیک ساخت و آلبومی از ترکیب موزیک‌هایی که تا آن روز نواخته بود بیرون آمد به نام «آرام‌تر از دریا». اما دومین جهش بزرگ این موزیسین نابغه سال بعد با فیلمی رقم خورد که در حقیقت یک تعزیه سینمایی بود. مجید انتظامی فهمید که برای چنین فیلمی باید نوع دیگری از موسیقی را بنوازد و کاری کرد کارستان. «روز واقعه» را ابتدا به عنوان یک راف‌کات خام برای یک سریال به او دادند. او هم یک موسیقی برای کار نوشت و سعی کرد که به دوران روایت قصه نزدیک باشد. هنگام نواختن آن موسیقی، انتظامی حس کرد که کار با این سازهای شناخته‌شده که همیشه استفاده می‌کرد، در نمی‌آید. رفت از کوه سنگ و چوب جمع کرد و با چند قابلمه به استودیو رفت. مسئول استودیو وقتی این گونی‌ها را دید، گفت این آت‌آشغال‌ها چیست که دستت گرفته‌ای؟ وقتی انتظامی گفت قرار است موسیقی فیلم را این بار با این سنگ‌ها ضبط کند، به‌شدت باعث تعجب شد. بعد از ضبط تعداد زیادی از آن سنگ‌ها خرد شده بودند، اغلب قابلمه‌ها هم آنقدر با سنگ رویشان کوبیده بودند که غر شده بود. داخل استودیو پر از سنگریزه و خاک و چوب بود. بعد گفتند که قرار است از این کار یک نسخه سینمایی دربیاید. آن وقت‌ها مثل امروز دستگاه‌های کامپیوتری نبود که بشود با آنها یک صدا را کوتاه و بلند کرد. باید قیچی می‌زدند. بالاخره با وسواس و سختی زیاد این کار را انجام دادند و برش‌ها با فیلم هماهنگ شد. انتظامی می‌گوید وقتی تازه روز واقعه تمام شده بود، علی حاتمی برای دیدن فیلم در سینما کنارش نشسته بود و تیتراژ که بالا آمد گفت این اولین موسیقی فیلم به معنای واقعی بود که شنیدم.

گران‌تر از ذائقه ضعیف‌شده دیجیتال

بین سال‌های ۷۲ تا ۷۴ انتظامی برای چند فیلم موسیقی نواخت که اکثرا اکشن بودند؛ «آخرین خون»، «ضربه آخر»، «بدل»، «دل و دشنه»، «راه افتخار» و البته اکشن جنگی و ماندگاری به نام «حمله به اچ۳». او در این میان برای «آرزوی بزرگ» که از فیلم‌های دوست‌داشتنی ژانر کودک بود هم موسیقی ساخت و سال ۷۴ دوباره بسیار پرکار شد. این یکی از درخشان‌ترین سال‌های کارنامه مجید انتظامی بود؛ در حدی که موزیک فوق‌العاده‌ای مثل «قله دنیا» در میان باقی آن موزیک فیلم‌ها گم شد. «نون و گلدون» از محسن مخملباف، «مرد آفتابی»، فیلمی که اکبر عبدی و حمید جبلی در آن به ژاپن مهاجرت می‌کردند و فیلم اکشنی به نام «دشمن» از جمله کارهای آن سال بودند. اما دو موزیک فیلم دیگر آن سال را هرگز از یاد نبرده‌ایم؛ «بوی پیراهن یوسف» فیلمی از ابراهیم حاتمی‌کیا و «بازمانده» اثر سیف‌الله داد. هرکدام از این دو موزیک برای جاودانه کردن نام یک موزیسین کافی بودند، خصوصا اینکه انتظامی کارها را متناسب با فضای خود فیلم‌ها ساخته بود و به خوبی نشان داد که غیر از موسیقی، سینما را هم کاملا می‌شناسد. سال بعد او برای محمدحسین لطیفی موزیک فیلم «سرعت» و برای سمیرا مخملباف «سیب» را نوشت و اجرا کرد که هر دو اثر ضعیف و فراموش‌شدنی بودند و همان سال موزیک سریال‌های تاریخی «تنهاترین سردار» و «مردان آنجلس» را هم کار کرد و موسیقی فیلم «آژانس شیشه‌ای». تا پایان دهه ۷۰ انتظامی برای فیلم‌های دیگری مثل «سکوت» و «مریم مقدس» هم موسیقی نواخت اما کار شاخص دیگری که انجام داد، حاصل همکاری او با مسعود کیمیایی پس از سال‌ها بود؛ فیلم «اعتراض» که گذشته از هر قضاوتی راجع‌به داستان و ساختارش، موسیقی بی‌نظیری داشت. مجید انتظامی تا سال ۹۵ در چند پروژه سینمایی دیگر هم حاضر شد که مهم‌ترین آنها به لحاظ موسیقایی «دوئل» در سال ۱۳۸۲ بود. سال ۹۲ وقتی سریال کلاه پهلوی از تلویزیون پخش شد، باز هم نام مجید انتظامی در تیتراژ یک اثر پرمخاطب نقش بست، اما مدت‌هاست که از این موزیسین بزرگ نوای جدیدی در حد روزهای اوجش شنیده نشده. در مورد دلایل این وضع خود انتظامی می‌گوید: «استفاده از سینتی‌سایزرها هزینه را بسیار پایین می‌آورد اما موسیقی زنده هزینه‌های زیادی را می‌طلبد.» سینتی‌سایزر یک ابزار الکتریکی است که قادر به تولید انواع مختلف صدا و ترکیب سیگنال‌هایی با فرکانس متفاوت است. با این ابزار به جای تولید صدای مستقیم طبیعی، سیگنال‌های الکتریکی ساخته می‌شود که می‌توانند از داخل بلندگو یا هدفون پخش شوند. مدت‌هاست که از چنین ابزاری به جای انواع سازها استفاده می‌شود. انتظامی در ادامه می‌گوید: «من وقتی کار می‌کنم سعی می‌کنم از بهترین نوازنده‌ها استفاده کنم به همین دلیل هزینه کار بالا می‌رود. وقتی دستم باز است از نوازنده درجه یک استفاده می‌کنم و البته هزینه بیشتری را باید به او پرداخت کنم. از سوی دیگر شاید افرادی که فیلم‌های بزرگ با هزینه‌های زیاد می‌سازند، فکر می‌کنند خارجی‌ها به علت اینکه فیلم‌های بزرگ بیشتری کار کرده‌اند و در فستیوال‌ها چندین بار برنده شده‌اند، بهتر موضوعات دینی ما را حس می‌کنند که نمونه بارز آن فیلم محمد رسول‌الله بود.»

از مجید انتظامی غیر از موزیک فیلم‌هایی که نواخته، چند سمفونی بزرگ هم به یاد مانده که «ایثار»، «انقلاب اسلامی»، «مقاومت»، «خرمشهر»، «این فصل را با من بخوان» «صلح» و «کارون» اسامی آنهاست.